

## چپ و راست

سارا دختر کوچولویی بود که هنوز نمی‌تونست فرق بین دست راست و دست چپ را متوجه بشه. مادرش به دست چپ او یک انگوی پلاستیکی قرمز رنگ انداخته بود تا به وسیله ی اون انگو یادش بده که چپ کدوم طرفه. به دست راستش هم یه انگوی سبز انداخته بود.



به نام خدا

چپ و راست

سارا دختر کوچولویی بود که هنوز نمی‌تونست فرق بین دست راست و دست چپ را متوجه بشه. مادرش به دست چپ او یک انگوی پلاستیکی قرمز رنگ انداخته بود تا به وسیله ی اون انگو یادش بده که چپ کدوم طرفه. به دست راستش هم یه انگوی سبز انداخته بود. وقتی مامانش می‌گفت عزیزم برو توی آشپزخونه، نمکدون را از کشوی سمت چپ بردار و بیار، به دستاش نگاه می‌کرد و می‌پرسید: کدوم سمت؟ این دستم یا اون دستم؟ مامانش می‌خندید و می‌گفت: سمت انگو قرمز سمت چپه. اونوقت سارا کوچولو می‌رفت و از کشوی سمت چپ واسه مامانش نمکدون می‌آورد. سارا کوچولو خیلی چیزها رو بلد نبود ولی مامان و باباش بهش یاد میدادن. اونها یادش میدادن که هر دست 5 تا انگشت داره و دوتا دست روی هم ده تا انگشت دارند. یادش میدادند که برف سفیده، آرد و ماست و شیر هم سفید هستند. برگ درختا سبزه‌سند، شبا همه جا تاریکه و روزها خورشید همه جا را روشن می‌کنه و با نور طلاییش به زمین می‌تابه و زمین را گرم می‌کنه. یادش میدادند که گربه میومیو می‌کنه، کلاغ قارقار می‌کنه، کبوتر بغ بغ می‌کنه، سگ هاپ هاپ می‌کنه، گنجشکه جیک جیک جیک صدا می‌کنه، وقتی کتری آب رو روی گاز بذاریم آب جوش میاد و قل قل صدا می‌کنه و دست زدن به کتری آب جوش خطرناکه و بچه‌ها نباید با کبریت بازی کنن، یادش می‌دادن که به بزرگترها سلام کنه و بهشون احترام بذاره، دست و روشو بشوره و تمیز باشه. خلاصه بچه‌های گلم، سارا کوچولو خیلی چیزها بلد بود اما همیشه بین چپ و راست اشتباه می‌کرد. مامان سارا یادش می‌داد که پای چپ کدومه و پای راست کدومه می‌گفت: دست راست رو روی پای بذار که سمت دست راسته همون پای راسته. سارا دستنی رو که انگوی سبز داشت روی پای می‌داشت که طرف دست راستش بود و می‌فهمید که پای راست کدومه. دستنی رو هم که انگوی قرمز داشت روی پای همون طرف می‌داشت و می‌فهمید که پای چپ کدومه. اما بچه‌ها می‌دونید سارا کوچولو از کجا می‌فهمید دست چپ و دست راست مامانش کدومه؟ اون می‌دونست که مامانش ساعتش رو روی دست چپش می‌بنده. برای همین وقتی به دست مامانش که ساعت داشت نگاه می‌کرد می‌فهمید که دست چپ ساعت داره و دست راستش ساعت نداره. یه روز مامان سارا داشت توی آشپزخونه غذا درست می‌کرد که بخار آب به دست چپش خورد و مچ دستش کمی سوخت و پوستش تاول زد. مامان سارا کمی پماد روی جای سوختگی مالید و ساعتش رو هم روی مچ دست راستش بست. وقتی سارا کوچولو به دست‌های مامانش نگاه می‌کرد، متوجه شد که مامانش ساعتش رو به دست راستش بسته اما شک داشت که درست فهمیده باشه. اون مدتی به دستای مامانش نگاه کرد و بعد با تعجب گفت: مامان جون، چرا دست چپت اومده این طرف؟ مامان سارا تا این حرفو شنید زد زیر خنده. سارا گفت: مامان چرا می‌خندی؟ مامان گفت: آخه عزیز دلم، من امروز ساعتمو به دست راستم بستم بین مچ دست چپم سوخته. سارا به دستای مامانش نگاه کرد و اونم خندید. حالا دیگه سارا بدون اینکه بخواد به ساعت مامان توجه کنه، می‌دونه کدوم دست راسته و کدوم دست چپه. همین‌طور بدون توجه به انگوهای قرمز و سبز هم می‌دونه دست چپ کدومه و دست راست کدوم. راستی بچه‌ها شما تا حالا به چپ و راست توجه کردید؟ می‌دونید کدوم دست راستونه و کدوم دست چپ؟ آفرین به شما بچه‌های باهوشم.